

عارف قزوینی معروف به شاعر ملی ایران

۳۰ دی ۱۳۹۴ ساعت ۲۲:۱۶

دوم بهمن ماه ۱۳۱۲ شمسی وفات عارف قزوینی معروف به شاعر ملی ایران می‌باشد. اسمش ابوالقاسم، پدرش ملاهادی متولد ۱۲۵۸ شمسی شهر قزوین بود، با وجود اینکه از نظر مادی خانواده نسبتاً مرفهی داشت، ولی خود در این خصوص گوید: "به جهت خصومتی که مابین پدر و مادرم بوده است، من و سایر برادرهای بدبختم همیشه مثل این بود که در میان دو ببر خشمگین زندگی می‌کنیم."

دوم بهمن ماه ۱۳۱۲ شمسی وفات عارف قزوینی معروف به شاعر ملی ایران می‌باشد. اسمش ابوالقاسم، پدرش ملاهادی متولد ۱۲۵۸ شمسی شهر قزوین بود، با وجود اینکه از نظر مادی خانواده نسبتاً مرفهی داشت، ولی خود در این خصوص گوید: "به جهت خصومتی که مابین پدر و مادرم بوده است، من و سایر برادرهای بدبختم همیشه مثل این بود که در میان دو ببر خشمگین زندگی می‌کنیم." تحصیلات خود را در مکتبخانه آغاز نمود، با گلستان و با خط فارسی آشنا شد خط را نزد سه تن از خطاطان قزوین آموخت. دوم بهمن ماه ۱۳۱۲ شمسی وفات عارف قزوینی معروف به شاعر ملی ایران می‌باشد. اسمش ابوالقاسم، پدرش ملاهادی متولد ۱۲۵۸ شمسی شهر قزوین بود، با وجود اینکه از نظر مادی خانواده نسبتاً مرفهی داشت، ولی خود در این خصوص گوید: "به جهت خصومتی که مابین پدر و مادرم بوده است، من و سایر برادرهای بدبختم همیشه مثل این بود که در میان دو ببر خشمگین زندگی می‌کنیم." تحصیلات خود را در مکتبخانه آغاز نمود، با گلستان و با خط فارسی آشنا شد خط را نزد سه تن از خطاطان قزوین آموخت.

موسیقی را در سن ۱۳ سالگی نزد مرحوم حاج صادق خرازی آغاز کرد، و به مدت ۱۴ ماه در خدمت استاد خود به تحصیل موسیقی کوشیده و پیشرفت زیادی حاصل می‌کند به طوری که در سن چهارده سالگی وی را مبتکر در بعضی آهنگها دانسته‌اند.

به مدت دو سه سال پای منبر میرزا حسین مشغول نوحه سرایی و نوحه خوانی بوده و مراسمی از طرف پدر ملبس به لباس روحانیت و امامه می‌گردد. در هفده سالگی مقدمات صرف و نحو را تمام کرده از مدرسه خارج می‌شود به سبب شکست در اولین

عشق و ازدواج به رشت مهاجرت کرده و مدتی از مصاحبت درویشی با نام رفعت علیشاه بهره‌مند می‌شود.

ظاهراً در ۱۳۱۶ به تهران مهاجرت می‌نماید، مورد توجه شاهزاده موثق‌الدوله قرار گرفته و به اجبار در خدمت وی در می‌آید و خود در این باره گوید: "در این مدت یک سال و چیزی کمتر یک شب آسایش نداشتم و در صف سفره نشینان مفت خوران از همه سربلندتر محسوب می‌شدم. بالأخره آوازش مظفرالدین شاه را خوش می‌آید، دستور می‌دهد از جمله فراشهای خلوت دربار درآید، او که از این کار ننگ دارد با تمهیدی گریبان خود را خلاص می‌کند".

با اینکه می‌توانست از هنرش استفاده مادی برده و خود را از تنگدستی برهاند ولی هرگز این کار را نمی‌کند، در اوج تنگدستی، با کمال قناعت و مناعت طبع زندگی می‌کند. خود گوید؛ چیزی که همیشه خواهان آن بودم حیثیت و شرافت بود حتی دوستان نزدیک هم جرئت تعارف چیزی را به من پیدا نکردند.

عارف مشتاق شنیدن صحبت آزادی است و به قول خودش دیگه هیچ نمی‌خواستم بشنوم، در ملاقات با درویش خان نوای ساز وی عنان اختیار از کفش می‌برد. نخستین تصنیف سیاسی خود را با نام «مژده ایدل که جانان آمد» سروده و به نفع حریق‌زدگان بازار اجرا می‌نماید. پیام آزادی را به مناسبت پیروزی مشروطه خواهان می‌خواند. عارف تصنیفهای خود را به مناسبت‌های مختلف، پیروزی و مگر و شهادت مبارزین و دوستانش می‌خواند. عارف برای تشویق آزادیخواهان به ایستادگی در مقابل شاه مخلوع (محمدعلیشاه) تصنیف «دل هوس سبزه و صحرا ندارد» را می‌خواند. به یاد شهدای راه آزادی و جنگ آزادیخواهان با روسها و کشتار آنها در تبریز و رشت تصنیف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» را می‌خواند. برای اجرای تصنیف شدیدالحن «گریه را به مستی بهانه کردم» در انتقاد از ناصرالملک به شدت مضروب شد.

در دیماه ۱۲۹۴ شمسی به مهاجرین عازم کرمانشاه می‌پیوندد و به نظام‌السلطنه نزدیک می‌شود و در مورد رابطه خویش با نظام‌السلطنه گوید: "من نتوانستم حقوق ملی خود را فدای دوستی شخصی نمایم و به او بدی کردم". و در پاسخ و انتقاد به وثوق‌الدوله که گفته بود "آذربایجان عضو فلج ایران" است تصنیفی می‌سازد. و بالأخره خود را در خراسان به کلنل محمدتقی خان پسپان می‌رساند و کارهای تبلیغاتی قیام او را به عهده می‌گیرد و از مشاوران نزدیک کلنل می‌شود و با این وسیله خود را در قیام شریک می‌کند. در مورد کلنل می‌گوید "... به عقیده من از عهد نادر تاکنون ایران کمتر همچو او آدم فوق‌العاده‌ای دیده است".

عارف به دستور کلنل نمایشی در باغ ملی مشهد برگزار می‌کند که در آمد آن صرف ساختن آرامگاه فردوسی شود. تصنیفی را در حمله به قاجاریه می‌خواند که مورد رنجش ایرج می‌شود و کینه عارف را بدل می‌گیرد و به انتشار عارفنامه در توهین عارف می‌پردازد. ضربه عارفنامه چنان عمیق و کاری بود که خود عارف گفت توهین ایرج میرزا مرا پیر کرده و بالأخره مرا می‌کشد. عارفنامه ایرج میرزا صدمه به روح من زد و مرا شهوتران معرفی کرد در صورتی که این‌طور نبودم. دامن شرافت من در تمام عمر به هیچ پلیدی آلوده نشده. پاک به خاک آمده و پاک به خاک خواهم رفت.

عارف سرودی برای مارش ژاندارمهای کلنل محمدتقی می‌سازد. عارف دوستان نزدیک خود را یکی یکی از دست داده و در سوگ آنها نوحه سرایی می‌کند. دوستان عارف یا ازسوی حکومت اعدام شده یا در اعتراض به وضع جامعه دست به خودکشی زده و یا در پیکار با دشمنان و در راه آزادی جان دادند، خودش می‌گوید: "با چند نفر مأنوس شدم که هر یک از آنها دوست رفیق مهربانتر از برادر برای من بودند، خود را کشته و هر کدام به نوبت روزگرم را تیره و تار کردند".

عارف در سوگ عزای کلنل محمدتقی پسیان غزل زیر را سرود.

این سر که نشان سرپرستی است امروز رها زقید هستی است

با دیده عبرتش ببینید این عاقبت وطن پرستی است

عارف پس از کشته شدن کلنل روحیه‌اش را از دست داد و راه صحرا در پیش گرفت. و گفت دو چیز مرا پیر کرد، یکی توهین ایرج میرزا و دیگری فقدان کلنل و واقعه خراسان که کمرم را شکست.

کسم به شهر نبیند شدم بیابانی ز غصه کلنل وز غم خیابانی

عارف در پاسخ به اینکه چرا در این مملکت پهناور حتی یک اتاق گلی فراهم نکرده و به خانه به دوشی پایان نداد، گوید: "از وقتی

که پا به دایره آزادیخواهی گذاشتم تمام خیالم این بود که هر وقت مملکت آباد شد هم‌ه‌اش از آن من است...".

بعد از تاجگذاری رضا شاه رژیم جدید از او انتظار همکاری دارد ولی او تن در نمی‌دهد و به دعوت دوستی به تبعید اختیاری تن می‌دهد. و در اشعاری که می‌سراید رضاخان را به باد انتقاد می‌گیرد.

ز قتل عام لرستان و فتح خوزستان

چو هند نادر اسباب افتخار نشد

به روزگار تو یک روز خوش ندید کسی

خوشت مباد که این روزگار نشد

عارف ظاهراً از سوی عواملی تحت فشار قرار می‌گیرد که مدیحه‌ای برای رضاخان بسراید که این اشعار را سروده است.

مرا خاک باید به سر کین زمان

کنم مدح و توصیف غارتگران

زمن گو نخواهند تغییر رنگ

که آلوده نامم نگردهد به ننگ

دهم جان و مدحی نگوییم به کس

مرا حرف آخر همین است و بس

سرانجام مرگش در ۵۴ سالگی فرا می‌رسد. جسد وی در آرامگاه بوعلی سینا در همدان به امانت گذاشته می‌شود. آخرین کلام عارف در هنگام مرگ در حالی که به آسمان نگاه می‌کرد و می‌لرزید گفت:

ستایش مرا آن ایزد تابناک

که پاک آمدم، پاک رفتم به خاک

ملک‌الشعراى بهار در طى مقاله‌اى شیوا نوشت "عارف شاعر ملی ایران است و هیچ‌گاه تاریخ، تلاش‌های ملی و نام این شاعر را از یاد نخواهد برد".

منبع: موسسه مطالعات تاریخ معاصر

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۲۴۰۴/عارف-قزوینی-عارف>